

چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟

ریشه‌های قدرت، ثروت و فقر

دارون عجم اوغلو، جیمز ای. رایینسون
مترجمان: محسن میردامادی، محمد حسین نعیمی‌پور



بر شناسه

عنوان پدید آورنده

مشخصات نشر

مشاهدات ظاهری

شابک

وضعیت فهرست نویسی

یادداشت

عنوان دیگر

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

شناسه افزوده

شناسه افزوده

شناسه افزوده

شناسه افزوده

شناسه افزوده

رده بندی کنگره

رده بندی دیویی

شماره کتابشناسی ملی

دارون عجم اوغلو، ۱۹۶۷-م.

Acemoglu, Daron

چرا ملت‌ها شکست می‌خورند: ریشه‌های قدرت، ثروت و فقر / دارون عاصم اوغلو، جیمز ای. رایبنسون؛ مترجم محسن میردامادی.

محمد حسین نعیمی‌پور؛ گردآوری سیدعلیرضا بهشتی شیرازی.

تهران: روزبه، ۱۳۹۳.

۶۷۲ ص.: مصور، جدول.

۹۵۲-۴۳۴-۹۶۴-۹۷۸

فیبیا

عنوان اصلی: why nations fail: the origins of power, prosperity and poverty, 2012.

ریشه‌های قدرت، ثروت و فقر.

اقتصاد-جنبه‌های سیاسی

تاریخ اقتصادی

رشد اقتصادی--کشورهای در حال رشد

فقر--کشورهای در حال رشد

انقلاب--جنبه‌های اقتصادی

کشورهای در حال رشد--سیاست اقتصادی

کشورهای در حال رشد--سیاست اجتماعی

رایبنسون، جیمز، ۱۹۶۰-م.

Robinson, James A.

میردامادی، محسن، ۱۳۳۴-؛ مترجم

نعیمی‌پور، محمد حسین، ۱۳۴۴-؛ مترجم

بهشتی شیرازی، سید علیرضا

HBV۶/ع۸۴۲ ۱۳۹۳

۳۳۰

۳۲۵/۹۸۰۹



انتشارات روزبه

چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟

ریشه‌های قدرت، ثروت و فقر

دارون عجم اوغلو، جیمز ای. رایبنسون

مترجمان: محسن میردامادی، محمدحسین نعیمی‌پور

روان‌سازی و مقابله‌متن: سید علیرضا بهشتی شیرازی

طرح جلد: سید صدرالدین بهشتی

صفحه آرای: گلویژ مقدم

چاپ اول: ۱۳۹۳

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۹۵۰۰ تومان

چاپ و صحافی: مجاب

آدرس: خیابان توحید، ابتدای خیابان پرچم، پلاک ۲، طبقه ۴، انتشارات روزبه

تلفن: ۶۶۴۳۰۵۰۳ - ۶۶۵۶۷۹۲۵

نمابر: ۶۶۵۶۷۹۲۶

ISBN: 978-964-334-452-8

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۳۴-۴۵۲-۸

فهرست

۹	مقدمه
۲۳	پیش درآمد

چرا مصری‌ها میدان تحریر را اشغال کردند تا حسنی مبارک را به زیر بکشند و این واقعه به فهم ما از علل فقر و بهروزی اقتصادی چه معنایی می‌بخشد؟

۲۹	فصل اول
	خیلی نزدیک، خیلی متفاوت

نوگالس آریزونا و نوگالس سونورا مردم، فرهنگ و جغرافیایی یکسان دارند. چرا یکی از آنها ثروتمند و دیگری فقیر است؟

۷۷	فصل دوم
	نظریه‌هایی که جواب نمی‌دهند

کشورهای فقیر به دلیل جغرافیا یا فرهنگ‌شان، یا به این دلیل در فقر به سر نمی‌برند که رهبران‌شان نمی‌دانند کدام خط‌مشی‌ها شهروندان‌شان را ثروتمند می‌سازد.

۱۰۷	فصل سوم
	تولید فقر و غنا

چگونه بهروزی اقتصادی و فقر توسط انگیزاننده‌هایی که نهادها خلق می‌کنند تعیین می‌شود، و سیاست به چه شکل چپستی نهادهای یک کشور را مشخص می‌کند؟

۱۴۱ فصل چهارم
تفاوت‌های کوچک و برهه‌های سرنوشت‌ساز: وزن تاریخ
چگونه نهادها در خلال درگیری‌های سیاسی متحول می‌شوند و چگونه گذشته حال
را شکل می‌دهد؟

۱۷۵ فصل پنجم
من آینده را دیده‌ام، و نتیجه‌بخش است: رشد تحت سلطه نهادهای استثماری
استالین، شیام شاه، انقلاب نوسنگی و دولت - شهرهای مایا همگی در چه چیز
مشترک بودند و چگونه این وجه مشترک نشان می‌دهد که رشد اقتصادی فعلی چین
قابل تداوم نیست؟

۲۰۹ فصل ششم
جدایی
چگونه نهادها در طول زمان تکامل می‌یابند، و اغلب به تدریج از یکدیگر جدا می‌افتند؟

۲۴۵ فصل هفتم
نقطه عطف
چگونه یک انقلاب سیاسی در ۱۶۸۸ نهادهای انگلستان را دگرگون ساخت و به
انقلاب صنعتی انجامید؟

۲۸۳ فصل هشتم
در سرزمین ما نه: موانع توسعه
چرا قدرت سیاسی در بسیاری از کشورها در مقابل انقلاب صنعتی ایستاد؟

۳۳۹ فصل نهم
توسعه معکوس
چگونه استعمار اروپائیان بخش عمده‌ای از جهان را به فقر کشاند؟

۳۷۳ فصل دهم

پراکندگی رفاه

چگونه شد که برخی بخش‌های جهان مسیرهای متفاوتی نسبت به بریتانیا به سوی بهروزی اقتصادی پیمودند؟

۴۰۹

فصل یازدهم

چرخه تکاملی

چگونه نهادهایی که مشوق بهروزی اقتصادی هستند حلقه‌های بازخوردی مثبتی به وجود می‌آورند که مانع از تلاش‌های نخبگان برای به زیر سلطه درآوردن این نهادها می‌شود؟

۴۵۱

فصل دوازدهم

چرخه شوم

چگونه نهادهایی که فقر به بار می‌آورند حلقه‌های بازخوردی منفی ایجاد می‌کنند و ماندگار می‌شوند؟

۴۹۳

فصل سیزدهم

امروزه چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟

نهادهای، نهادهای، نهادهای

۵۳۹

فصل چهاردهم

درهم شکستن قالب

چگونه شد که کشورهایی اندک‌شمار خط سیر اقتصادی خود را با دگرگونی در نهادهایشان، تغییر دادند؟

۵۶۷

فصل پانزدهم

فهم فقر و غنا

چگونه جهان می‌توانست متفاوت باشد و چگونه فهم این موضوع می‌تواند علت ناکامی بیشتر تلاش‌ها در جهت مبارزه با فقر را توضیح دهد؟

۶۱۱	کتاب‌شناسی منابع و مقالات
۶۳۵	منابع نقشه‌ها
۶۳۹	کلیدواژه
۶۴۱	نمایه

www.ketab.ir

مقدمه

این کتاب که شش اقتصاددان برنده جایزه نوبل (کنت. جی. ارو - نوبل ۱۹۷۲، رابرت سولو - نوبل ۱۹۸۷، بکر - نوبل ۱۹۹۲، میشل اسپنس و جورج آکرلوف - برندگان نوبل ۲۰۰۱، و پیتر دیاموند - نوبل سال ۲۰۱۰) و شماری از اندیشمندان آن را تحسین کرده‌اند می‌تواند اندیشه اقتصادی در ایران را متحول سازد. نویسندگان این کتاب همراه با گروهی از اقتصاددانان شرط توسعه را گذر از نظام الیگارشی (حکومت گروه‌های خاص یا به تعبیر مترجمان اندک‌سالاری) می‌دانند و سعی دارند شرایط اقتصادی موثر بر شکل‌گیری و فروپاشی نظام‌های اندک‌سالار را تبیین کنند. این دیدگاه تحولی بزرگ در اندیشه اقتصادی است.

نویسندگان این کتاب سیاست‌های مرسوم اقتصاد کلان را از هر نوع که باشد موضوعی ثانوی و موضوع اصلی توسعه را رابطه دولت با ملت می‌دانند. این گزاره محصول تجارب پرهزینه کشورهای مختلف جهان در طول تاریخ است. در طول چند دهه گذشته مکاتب اقتصادی، سیاست‌های مختلفی را برای دستیابی به توسعه اقتصادی پیشنهاد کرده‌اند. ابتدا تصور می‌شد می‌توان با انجام سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی، تأسیس شرکت‌های دولتی، سرمایه‌گذاری در امور بهداشت و آموزش عمومی و سپس در دهه ۱۹۸۰ با حذف مداخله دولت در اقتصاد به عملکرد مناسب اقتصادی دست یافت. اما امروزه می‌دانیم این سیاست‌ها کمتر به نتایج مطلوب منتج شده‌اند. این نکته را نویسندگان کتاب اینگونه بیان می‌کنند:

«سازمان‌های بین‌المللی همچون صندوق بین‌المللی پول اغلب توسعه ضعیف را معلول نهادهای سیاست‌های اقتصادی نامطلوب تشخیص می‌دهند و سپس فهرستی از اصلاحات را پیشنهاد می‌کنند که این سازمان‌های بین‌المللی تلاش دارند کشورهای فقیر را به اتخاذ آنها راغب سازند. (اجماع واشنگتن شامل چنین فهرستی است.) این اصلاحات بر موارد محسوسی چون ثبات در سطح کلان اقتصادی و اهداف ظاهراً جذاب در اقتصاد کلان، از جمله کاهش اندازه دولت، نرخ‌های ارز شناور و آزادسازی حساب سرمایه متمرکز است. آنها بعضی اهداف اقتصاد خرد را نیز همچون خصوصی‌سازی و ارتقاء کارایی در ارائه خدمات عمومی مورد تأکید قرار می‌دهند و چه بسا پیشنهادهایی در مورد نحوه بهبود عملکرد خود دولت با تأکید بر شاخصه‌های پادفساد داشته باشند. این تلاش‌ها در بستر تبیینی درست از علت به وجود آمدن این نهادهای بد صورت نمی‌پذیرند و در پاسخ به این پرسش که این کشورها در وهله اول چرا دچار سیاست‌های نادرست فعلی شدند صرفاً به جهل و غفلت رهبران کشورهای فقیر اشاره می‌کنند، نتیجه آن است که این توصیه‌ها به کار بسته نمی‌شوند و یا تنها اسماً به اجرا در می‌آیند.

برای مثال در سراسر جهان بسیاری از اقتصادها تنها در ظاهر چنین اصلاحاتی را به اجرا گذاشته‌اند، برجسته‌ترین آنها اقتصادهای آمریکای لاتین هستند که در تمام طول دهه‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی در رکود بودند، در حقیقت این اصلاحات در شرایطی به این کشورها تحمیل شدند که دنیای سیاسی این کشورها با زیرکی به روال معمولش ادامه می‌داد. بنابراین اصلاحات مزبور پس از اجرا از مقصد خود منحرف می‌شدند و یا سیاستمداران از راه‌های دیگری برای کاهش اثرات آن استفاده می‌کردند. این نکته را می‌توان در مسئله استقلال بانک مرکزی، که یکی از توصیه‌های کلیدی نهادهای بین‌المللی با هدف دستیابی به ثبات در سطح کلان اقتصادی است، آشکارا دید. این توصیه هرچند در نظر به اجرا درآمد، اما در عمل هرگز اجرا نشد. نظر بر آن بود که بانک‌های مرکزی (در صورت استقلال) درست همانند «بوندس بانک» در آلمان با مقاومت در برابر فشارهای سیاسی از تورم جلوگیری کنند. موبابه رئیس‌جمهور زیمبابوه تصمیم گرفت توصیه‌های بین‌المللی را مدنظر قرار دهد؛

وی در سال ۱۹۹۵ بانک مرکزی زیمبابوه را مستقل اعلام کرد. پیش از آن نرخ تورم در زیمبابوه حول و حوش ۲۰ درصد در نوسان بود. در ۲۰۰۲ این رقم به ۱۴۰ درصد؛ در ۲۰۰۳ به تقریباً ۶۰۰ درصد؛ در ۲۰۰۷ به ۶۶۰۰۰ درصد؛ و در ۲۰۰۸ به ۲۳۰ میلیون درصد رسید. البته در کشوری که رئیس‌جمهورش برندهٔ مسابقهٔ بخت‌آزمایی می‌شود، بی‌معنایی تصویب قانونی که استقلال بانک مرکزی را به رسمیت بشناسد نباید کسی را متعجب کند. رئیس کل بانک مرکزی زیمبابوه چه بسا از سرنوشت همتای خود در سیرالئون خبر داشت که وقتی با ساکا استیونس مخالفت کرد از بالاترین طبقهٔ ساختمان بانک مرکزی سقوط کرده بود. مستقل یا غیرمستقل، همراهی با خواسته‌های رئیس‌جمهور برای حفظ سلامت شخصی او گزینه‌ای مصلحت‌آمیز و دوراندیشانه بود، حتی اگر برای سلامت اقتصاد این‌گونه نبود. اما همهٔ کشورها همچون زیمبابوه نبودند. در آرژانتین و کلمبیا نیز بانک‌های مرکزی در دههٔ ۱۹۹۰ مستقل شدند و در واقع وظیفهٔ خود را در مورد کاهش تورم به انجام رساندند. اما از آنجا که در هیچ یک از این کشورها سیاست دگرگون نشد، نخبگان سیاسی توانستند از راه‌های دیگری به خرید آراء، حفظ منافع خویش و پاداش دادن به خود و طرفدارانشان بپردازند. آنها از آنجا که دیگر نمی‌توانستند از طریق چاپ پول این کار را انجام دهند، مجبور شدند راهی متفاوت در پیش گیرند. در هر دوی این کشورها شروع استقلال بانک مرکزی با افزایش عظیم در هزینه‌های دولت همراه بود که عمدتاً از طریق استقراض تأمین مالی می‌شد (و بار مالی سنگینی بر دولت‌های بعد تحمیل کردند).

این تجربه‌ها برای کارشناسانی که به دنبال استقلال بانک مرکزی هستند بسیار آموزنده است. همانطور که در نمونه استقلال بانک مرکزی می‌بینیم یا توصیه‌ها اصلاً به اجرا درنخواهند آمد یا در اجرا به گونه‌ای دگرگون می‌شوند که آثار آن می‌تواند به مراتب ویرانگرتر از وضعیت قبل باشد. در کشوری مانند آرژانتین که با ضرب و زور نهادهای بین‌المللی بانک مرکزی مستقل اعلام شد دولت کسری بودجه خود را به جای استقراض از بانک مرکزی، از بانک‌ها، صندوق‌های تأمین اجتماعی و مردم تأمین می‌کرد، که آثار کلان و خرد آن به مراتب بدتر از استقراض از بانک مرکزی

است. استقراض از بانک‌های تجاری و سایر نهادهای پولی و مالی احتمال بحران بانکی را افزایش می‌دهد و چرخه‌ای از ورشکستگی را در اقتصاد به دنبال می‌آورد. سرنوشت خصوصی‌سازی، آزادسازی نرخ بهره و نرخ ارز، آزادی ورود و خروج سرمایه و سایر سیاست‌های کلان فاجعه‌آمیزتر از استقلال بانک مرکزی بوده است. علت اجرای نادرست سیاست‌های اقتصادی و شکست کشورها در نیل به توسعه در یک کلمه نهفته است: دوراهی سیاستمدار: حفظ کارایی یا حفظ حکومت گروه خاص. مشکل سیاستمدار عموماً کمبود علم و دانش نیست. مشکل دوراهی حفظ قدرت سیاسی از طریق قربانی کردن منافع عمومی یا تامین منافع عمومی و از دست دادن تدریجی قدرت سیاسی است. این دوراهی سیاستمدار است که سرنوشت کشور را تعیین می‌کند. گروهی از اقتصاددانان، از جمله منکورو اولسون و داگلاس نورث، به مانند نویسندگان این کتاب بر اهمیت دوراهی سیاستمدار تاکید کرده‌اند. سیاستمدار می‌داند اگر امکان استفاده از فرصت‌های اجتماعی و اقتصادی برای همگان میسر باشد رشد اقتصادی افزایش می‌یابد. دسترسی برابر به قدرت اقتصادی و فرصت‌های اجتماعی برای بهبود عملکرد اقتصادی مفید و حتی ضروری است، اما برای سیاستمدار خطرناک است، زیرا قدرت اقتصادی به تدریج به حوزه‌های دیگر سرایت خواهد کرد و قدرت سیاسی او را به خطر خواهد انداخت. سیاستمدار می‌داند که کارایی بیشتر به معنای رفاه بیشتر مردم و حتی مالیات بیشتر است، اما این کارایی مقدمات و نتایجی سیاسی دارد که برای سیاستمدار ممکن است پرهزینه باشد. سیاستمداران بر سر این دو راهی عموماً ترجیح می‌دهند که اقتصاد و سیاست را به گروهی معهود واگذار کنند، گروهی که حافظ منافع سیاسی آنها باشند. این مسیر همان اندک‌سالاری یا الیگارشی است.

این کتاب نشان می‌دهد هرچا شکوفایی اقتصادی به بار می‌نشیند الیگارشی رخت برپسته و هرچا اقتصاد زمین می‌خورد الیگارشی حاکم است. تجربه کشورهای مختلف از اروپای شرقی و شوروی سابق گرفته تا آفریقا و آمریکای لاتین مسجل ساخته است نمی‌توان در حکومت‌های اندک‌سالار با سرمایه‌گذاری‌های دولتی، حمایت از صنایع داخلی، خصوصی‌سازی، آزادسازی قیمت‌ها، تجارت آزاد، و... گامی به سوی